

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا أبی القاسم محمد و علی آله الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در استدلال به موثقه عمار بود که «وَّ یَغْسِلُ کُلَّ مَا أَصَابَهُ ذَلِکَ الْمَاءُ» بر این که بواطن غیرمحضه انسان یتنجس بالنجاسات، چه نجس‌ها و چه متنجس‌ها، بنابراین که خب این «کل» دلالت بر عموم می‌کند و از آن طرف هم الغاء خصوصیت از مورد می‌شود که درست است این متنجس را متعرض است، نه نجس را، چون «ذلک الماء» است و ماء امر متنجس است. اما گفتیم وقتی متنجس منجس شد، بالالویه می‌فهمیم که نجس هم منجس است. و از فاره متنجسه و از آب متنجس هم الغاء خصوصیت می‌شود. بنابراین به سایر اعیان نجسه و سایر متنجسات به اعیان نجسه هم تعدی می‌شود و باز از نجاسات خارجیه به نجاسات داخلیه و متکونه‌ی در خود آن بواطن غیر محضه تعدی می‌شود. با همه این تعدیات این مدعا ثابت می‌شود به واسطه این روایت که بله یتنجس.

عرض شد که در مقابل این استدلال وجوهی از مناقشات است.

مناقشه اول این بود که این اطلاق محقق نمی‌شود لما ذکرنا من احتمال یک ارتکاز عام در آن ازمه که این ارتکاز هم شاهد دارد. بنابراین یک امر نیشقولی صرفی یک احتمال عقلی نیست.

اشکال دوم بر دلیل اول: (4:01)

اشکال دوم اشکالی بود که غیر واحدی از محققین فرمودند و آن این است که ما روایاتی در مقام داریم که از آن روایات استفاده می‌شود که این باطن غیر محضه احتیاج به غسل ندارد. بنابراین چه آن جایی که متنجس بخواهید بگویند شده به نجاسات داخلیه، چه آن جایی که به نجاسات الخارجیه باشد، در هیچ کدام از این دو مورد نیاز به غسل نیست. بنابراین این موثقه عمار که فرمود «وَّ یَغْسِلُ کُلَّ مَا أَصَابَهُ ذَلِکَ الْمَاءُ» تخصیص می‌خورد به این بواطن غیرمحضه. این خارج می‌شود از تحت این کل. چه آن جایی که به نجاسات داخلیه متنجس شده باشد، چه آن جایی که به نجاسات خارجیه متنجس شده. وقتی تخصیص خورد و در مراد جدی مولی و گوینده این کلام سلام الله علیه این بواطن غیرمحضه نبود، قهراً ما دیگر دلیلی بر نجاست از ناحیه این روایت نداریم. چون ما تنجس متنجسات را از امر به غسل فهمیدیم. چون فرمود بشور، فهمیدیم تنجس پیدا کرده. حالا که این دلالت نمی‌کند که بشور. پس بنابراین دلیلی بر تنجس نداریم. دلیلی بر تنجس نداشتیم لذا شک می‌کنیم به نحوه شبهه حکمیه که آیا این محال به واسطه آن خون، به واسطه آن امر آخر، نجس شده است یا نشده است، استصحاب بقاء طهارتش را می‌کنیم که قبل از این پاک بوده. یا این که اگر هم بگویند استصحاب در شبهات حکمیه هست و استصحاب در شبهات حکمیه جاری نمی‌شود، به قاعده طهارت تمسک می‌کنیم و می‌گوییم پاک است. اگر استدلال‌های دیگر را حالا نیاوریم. علاوه بر این که ممکن است بگویم دلیل بر پاکی هم داریم و به اصل احتیاج نداریم للسیرة القطعیة الشرعیة المتشرعیة بر این که وقتی خون پاک شد در دهان، با جای خون معامله طهارت می‌کنند. از ملاقیاتش اجتناب نمی‌کنند و امثال این‌ها.

سؤال: شاید متنجس غیر منجّس می‌دانستند.

جواب: خیلی خب اگر متنجس غیر منجّس می‌دانستند نه البته. اما خب اگر این اشکال را بکنید و آن قاعده را قبول نکنید که کل متنجس منجّس، به اصل باید مراجعه کنید.

خب بنابراین علینا این است که حالا بیایم این روایات را بخوانیم و ببینیم که آیا روایاتی داریم که این بزرگان؛ مرحوم صاحب وسائل، مرحوم محقق خوبی، مرحوم محقق تبریزی ادعا فرموده‌اند که این‌ها دلالت می‌کند بر عدم احتیاج به غسل در این موارد یا نداریم؟

اما آن روایاتی که دلالت می‌کنند نسبت به نجاست باطنیه، النجاسات المتکونه فی الباطن.

روایت اول: موثقه عمار بن موسی الساباطی (7:39)

در همین باب 24، روایت پنجم:

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ.

تمام کسانی که در سند هستند ثقاتند ولو عده‌ای‌شان فطحی هستند بنابراین موثقه می‌شود روایت شریفه و در کافی شریف هم این روایت آمده و صاحب وسائل از کافی نقل می‌کنند. بنابراین حجتش دوبله هست. هم به خاطر افرادی که در سند هستند که این‌ها ثقات هستند و هم به واسطه این که مرحوم کلینی شهادت می‌دهد که این مطلب از امام علیه السلام صادر شده از این جهت هم عرض کردیم که حجت است.

قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ رَجُلٍ يَسِيلُ مِنْ أَنْفِهِ الدَّمَّ

از بینی او خون جریان پیدا می‌کند.

هَلْ عَلَيْهِ أَنْ يَغْسِلَ بَاطِنَهُ يَعْني جَوْفَ الْأَنْفِ

آیا بر عهده آن رجل هست که باطن انف را هم بشورد؟ خودش معنا کرده یعنی جوف الانف. آن جا را هم باید برود بشورد؟

فَقَالَ: إِنَّمَا عَلَيْهِ أَنْ يَغْسِلَ مَا ظَهَرَ مِنْهُ. [1]

حضرت سلام الله علیه حسب این نقل فرمودند همانا بر اوست شستن مقداری که ظاهر است از انف. آن مقدار ظاهر را باید بشورد. «إِنَّمَا» هم به قول مرحوم محقق خوبی اگر گفتیم دلالت بر حصر می‌کند که حالا محل اختلاف است، اگر بگوییم «إِنَّمَا» یعنی فقط، امام علیه السلام می‌فرماید: فقط باید این جا را بشورد. حالا این جا اگر هم «إِنَّمَا» را هم نگوییم دلالت بر حصر می‌کند «التفصل قاطعٌ للشركة». آن الان دارد سؤال می‌کند که کجاها را باید بشورد. حضرت علیه السلام این جا بفرمایند ظاهر، مفهوم دارد در این جا یعنی باطنش را نمی‌خواهد. حالا چه بگوییم «إِنَّمَا» دلالت بر حصر می‌کند. چه این که این کلام در جواب چنین سؤالی است. مثل این من مثلاً از امام علیه السلام سؤال کنم آقا این

دو نفر هر دو را باید اکرام بکنم؟ بفرماید: زید را اکرام بکن، خب معلوم است یعنی عمرو را لازم نیست اکرام کنی. این جا هم دارد می پرسد که آقا کجا را باید بشورم، هم ظاهر، هم باطن؟ امام علیه السلام می فرماید ظاهر را باید بشوری. پس بنابراین چه «إِثْمًا» دلالت بر حصر بکند، کما ذهب بعض. چه اشکال در دلالت إِثْمًا بر حصر داشته باشیم کما ذهب الیه الامام قدس سره، علی ای حال این مقام، مقامی است که از آن حصر فهمیده می شود. یعنی فقط ظاهر را.

سؤال: این که اثبات شیء نفی ماعدا را نمی کند ...

جواب: در این جا نمی آید.

سؤال: ...

جواب: بله اگر در همان مثال سؤال کردم آقا زید را اکرام بکنم؟ فرمود بله. خب اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند. اما اگر من سؤال این بود، اسم هر دو را آوردم. گفتم آقا زید و عمرو هر دو را اکرام باید بکنم یا یکی شان را؟ فرمود زید را اکرام کن. خب معلوم است یعنی آن لزومی ندارد.

سؤال: باطن محضه است یا ...

جواب: این باطن محضه نیست. باطن غیرمحضه است دیگر. چون بینی

سؤال: باطن محضه است.

جواب: بالا بالاهايش که به پیشانی می خورد، بله. ولی بر این جاها که قریب به ظاهر است دلالت می کند. پس این روایت دلالت می کند که این باطن نزدیک ظاهر را که به آن می گویم غیرمحضه، می گیرد. حالا شما بگو علاوه بر آن دلالت می کند که بالاترهایش را هم لازم نیست. پس این فعلاً مدعای ما را اثبات می کند.

خب محقق خویی قدس سره، محقق تبریزی، محقق حائری قدس الله اسرارهم به این روایت استدلال کردند بر این که بله این دلالت می کند بر این که می گوید نباید بشوریم.

خب این می گوید نمی خواهد بشوری دیگر. پس این مورد را چه کار می کند؟ خارج می کند از تحت روایت موثقه عمار و وقتی خارج کرد پس آن موثقه عمار دلالت بر تنجس نمی کند.

و إن شئت قلت و أضفت به آن بیان، این بیان را که اگر گفتیم این جا مفهوم دارد إما به إِثْمًا إما به آن تقریر آخر، و می گوید داخل را نمی خواهد بشوری، پس همان جور که امر به عَسَل دلالت بر تنجس می کند، ممکن آن یقال که این که نمی خواهد بشوری، نفی لزوم عَسَل هم دلالت بر چه می کند؟ دلالت بر طهارت می کند. نمی خواهد بشوری. یک کسی الان از شما می پرسد آقا مثلاً من عرق کردم و خورده به لباسم، لازم است لباسم را بشورم؟ می گوید نمی خواهد بشوری. از این نمی خواهد بشوری چه می فهمد؟ می فهمد که این نجس نشده. اگر گفت آقا بولی شده، گفت بشور. از این بشور می فهمد به دلالت التزام که یعنی نجس شده. همان طور که امر به عَسَل یدل علی التنجس، نفی لزوم عَسَل هم یدل علی عدم التنجس و الطهارة.

پس بنابراین به دو بیان می‌شود به این روایت تمسک کرد و گفت. اگر اولی را بگویم پس بنابراین روایت موثقه عمار تخصیص می‌خورد و دیگر غسلی نداریم که از آن بخواهیم تنجس را استفاده کنیم. اگر بگویم اصلاً خودش دارد دلالت می‌کند این داخل پاک است، خب وقتی داخل پاک شد تخصیص می‌زند. آن می‌گوید همه جاها نجس است، این می‌گوید الا این جا که نجس نیست.

سؤال: ...

خب این استدلال بزرگان است.

اشکال استدلال به روایت اول: (14:19)

حالا این جا همین شبهاتی که این آقایان می‌فرمایند در ذهن حقیر هم خلجان کرده و آن این است که استدلال به این روایت محل تأمل هست. چرا؟ چون «إِنَّمَا عَلَيْهِ أَنْ يَغْسِلَ مَا ظَهَرَ مِنْهُ». «علی» دلالت بر تکلیف می‌کند. یعنی بر عهده اوست. کجاها است که بر عهده می‌آید؟ تطهیر از نجاست من حیث هو هو که بر عهده کسی نیست. یعنی کسی لباسش نجس می‌شود بر او لازم نیست بشورد. خب با آن نماز نمی‌خواند بلکه با یک لباس دیگر نماز می‌خواند. تطهیر متنجسات غیر از مساجد و جاهایی که شارع فرموده نجاست را باید تطهیر بکنی، خب واجب نیست. بنابراین چون می‌فرماید «علیه»، «علیه» باید یک جایی باشد که یا وجوب تکلیفی نفسی داشته باشد یا وجوب مقدمی داشته باشد یا وجوب وضعی داشته باشد یعنی شرط یک چیزی باشد. این می‌شود «علیه». حالا «هل علیه أَنْ يَغْسِلَ» که خود سائل گفته و بعد هم امام علیه السلام می‌فرماید «علیه». این بر عهده اوست یعنی چه؟ یعنی برای نماز خواندنش بر عهده اوست تا از باب مقدمه باشد؟ امام علیه السلام می‌فرماید نه، بر عهده او نیست. ظاهر را باید بشورد برای نمازش، برای وضو گرفتن، بنابراین در این جا اگر دقت کنیم سه احتمال وجود دارد.

یکی این که «علیه» یعنی «علیه» نفسی. واجب نفسی کفّس الصلاة، کصوم، کالحج. بگویم این هم یکی از واجبات الهی است. دوم این که «علیه» یعنی واجب است از باب مقدمه. حالا مقدمه را بگویم وجوب شرعی دارد یا بگویم وجوب عقلی دارد. سوم این که «علیه» یعنی واجب است از باب اشتراط که این اشتراط حالا ما جدا می‌کنیم از مقدمه و کسی ممکن است داخل در مقدمه هم بکند. از باب این که می‌خواهی وضو بگیری، می‌خواهی غسل بکنی، مکان وضو باید پاک باشد، مکان غسل باید پاک باشد. یا نه با آب قلیل می‌خواهی وضو بگیری یا غسل کنی، برای این که آن آب قلیل که با آن وضو می‌خواهند بگیرند، می‌خواهد غسل بکنند باید پاک باشد و پاک بودن آن آب نمی‌شود الا به این که این ظاهری که باید بشوری خونین نباشد، نجس نباشد که منجّس است. این سه احتمال دارد. این «علیه» که دارد می‌گوید معلوم است «علیه» نفسی مقصود نیست به ضرورت فقه است. پس این «علیه» یکی از همین دو تا مقصود است. «علیه» برای این که می‌خواهد نماز بخواند، طهارت شرطش هست. یا نه برای مقدمات نماز و این که شرط وضو و غسل این است که جایش پاک باشد، آبی که می‌خواهد با آن وضو بگیرد یا غسل بکند باید پاک باشد. آیا برای انجام نماز یا برای انجام مقدمات نماز بر عهده او

هست که برود این‌ها را بشورد، داخل را هم برود بشورد یا نه؟ حضرت علیه السلام فرمود نه. این دلالت می‌کند بر این که خون داخل بینی معفو است در نماز. مشکلی برای نماز، برای وضو، برای غسل، برای این‌ها ایجاد نمی‌کند. اما دلالت نمی‌کند بر این که پاک است. دلالت نمی‌کند بر این که متنجس نشده. خب نجس باشد. نجاست آن، مهم نیست. او سؤال نکرده که این پاک است یا نجس است. آن از «علیه» سؤال کرده. حضرت علیه السلام فرمودند نه بر تو چیزی نیست، آن‌ها لازم نیست.

سؤال: حاج آقا در روایت عمار هم ...

جواب: آن جا امام علیه السلام فرمودند همه این‌ها را بشور بعد وضویت را هم اعاده کن، بعد نمازهایی را هم که خواندی اعاده بکن. فهم عرفی این که بشور این است که یعنی نجس است، دلالت التزام دارد. این جا می‌گوید: «علیه»

سؤال: هیچ فرقی نمی‌کند. فیغسل و فلان و این‌ها مثل علیه هست. هیچ فرقی نمی‌کند.

جواب: آن ارشاد است. «علیه»، خودش گفته آیا به گردن من هست، بر عهده من هست. آن، امر ارشادی است. این جا «علیه» دارد می‌گوید.

خب بله اگر مقصود این باشد، «هل علیه أن يغسل باطنه» یعنی بر عهده او هست که اگر بخواید تطهیر کند، اگر بخواید از نجاسات خلاصی پیدا کند، نه این که «هل علیه» یعنی بر عهده او هست برای نماز خواندن، نه این که «هل علیه» یعنی بر عهده او هست برای وضو و غسل گرفتن. «هل علیه» یعنی بر عهده او هست برای این که اگر أراد أن يخرج من النجاسة. آیا اگر بخواید از نجاست خارج بشود بر او هست که این‌ها را هم بشورد یا نه؟ این هم احتمال بعیدی است در ذهن چون این جا دیگر «علیه» نفسی است یعنی انسان بر خودش تحمیل کرده. ظاهر این است که این یک علیه‌ای است که از طرف شارع است، یا از طرف احکام شارع پیش آمده. از جهت این که شرط یک چیزی است، یا مقدمه‌ای یک چیزی است، نه خودم چون تصمیم گرفتم حالا دلم کشیده بیایم بیرون حالا براساس این دل کشیده من حالا علیّ أم لا. این خلاف ظاهر است. حالا اگر شما این احتمال را هم بدهید، ما می‌گوییم این احتمال در کنار آن احتمالات است پس یک اجمالی پیدا می‌کند و ما نمی‌توانیم از این روایت به طور صد درصد استفاده کنیم و بگوییم ظهور دارد در این که حضرت علیه السلام بخواهند بفرمایند که نه این پاک است و اشکالی ندارد.

بنابراین، آن روایت موثقه عمار دارد ارشاد به نجاست می‌کند و به تنجس می‌کند. این روایت لسانش جوری نیست که بگوید این نجاست ندارد تا آن را بخواید تخصیص بزنید، یا غسل در آن جا را بگوید لازم نیست. آن غسل امّی آخر و مطلب آخر می‌شود و این غسل مطلب آخر می‌شود. این مطلبی است که به ذهن می‌آید و حالا آقایان هم فرمودند ولو این که بزرگانی که نام بردم و غیر این‌ها از این روایت به طور جزم استفاده فرمودند که این روایت می‌فرماید باطن پاک است.

روایت دوم: (21:49)

روایت دیگری که در همین باب، مرحوم صاحب وسائل ذکر فرموده:

«وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ

این روایت در کافی شریف است. یعنی مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا ع

همه کسانی که در سند هستند ثقه هستند، موثقند فقط اشکالی که هست این است که محمد بن حسن بن ولید استثناء فرموده نقل محمد بن عیسی از یونس را. و گفته که آن جاهایی که محمد بن عیسی از یونس نقل کند، آن‌ها را استثناء فرموده از رجال نوادر الحکمه. جوابش هم که آن جا داده شده که این دلالت نمی‌کند بر این که ایشان در وثاقت محمد بن عیسی یا یونس اشکال داشته فلذا شاهدش هم این است که مرحوم صدوق که تبع استادش را در این مطلب، پر است من لایحضره الفقیه که از محمد بن عیسی نقل حدیث کرده، از یونس هم نقل حدیث کرده ولی هیچ جا محمد بن عیسی عن یونس نقل نکرده. یعنی نقل این از او را اشکال دارد و الا وثاقت محمد بن عیسی را قبول دارد، و وثاقت یونس را قبول دارد. نقل محمد بن عیسی از یونس در نظر ایشان محل اشکال بوده و لعل منشأ اشکال ایشان این بود که این‌ها شرط می‌دانستند که در هنگام تحمل حدیث باید بالغ باشد. اگر تحمل حدیث در سن عدم بلوغ باشد ولو نقل در سن بلوغ باشد بعضی‌ها اشکال می‌کردند. موقع تحمل حدیث هم باید بالغ باشد. لعل اشکال ایشان این بوده که مثلاً محمد بن عیسی سنش جوری نبوده که وقتی از یونس می‌شنیده بالغ باشد. پس بنابراین حرف‌هایی که از یونس نقل می‌کند در زمان عدم بلوغ بوده ولو بعداً که بالغ بوده نقل کرده.

خب این مبنا را ما قبول نداریم، و بسیاری از بزرگان قبول ندارند. یادمان دادند که این جوری نیست. بنابراین، این استثناء مضر به حال ما نیست. علاوه بر این که روایت گفتیم در کافی شریف هم هست.

فِي الرَّجُلِ يَمَسُّ أَثَقَهُ فِي الصَّلَاةِ قَبْرَى دَمًا كَيْفَ يَصْنَعُ

بینی‌اش را مس می‌کند که خیلی کار بدی است در جمع فیری دماً

(داستان: (24:40)

این گفتیم کاری بدی است برای این که حالا خودمانی هستیم یک وقت ابوی رضوان الله علیه می‌فرمودند آن موقع‌ها که روزهای جمعه یا پنج‌شنبه که تعطیل بوده، حمام گذر خان غاص من الطلاب بود. چون حمام در این اطراف خیلی کم بود. بعد مثلاً این آن را کیسه می‌کشد، آن صابون می‌زند، آن چه می‌کند، آن فلان. بعد مثلاً برای کسی که طلبه نباشد و وارد بشود یک سیمای خیلی جالبی نداشت. خب حالا چه کار کنند دلاک هم که کم بود. آقای حائری در درس می‌فرمودند مواظبت این جهت را هم بکنید. چون مردم روی طلبه خیلی حساس هستند. روی وقارش، روی وزانتش، روی این جهاتش. این وزانت و وقار هم اثر دارد در تأثیرگذاری. طلبه هم کارش تأثیرگذاری دینی است. بنابراین یک کارهایی که

من جمله همین کار است که مکانیت انسان را پایین می‌آورد، آدم انجام ندهد. آدم باید حواسش جمع باشد و بعضی وقت‌ها هم بعضی شیطان‌ها هستند که همان موقع یک عکسی می‌گیرند، و همین را هم همان موقع پخش می‌کنند.

أَبْتَصِرُ

نماز را رها کند و برود آب بکشد؟

قَالَ إِنْ كَانَ يَأْسًا فَلَيْزِمَ بِهِ وَلَا يَأْسَ. [2]

حضرت فرمود این خون اگر خشک است عیب ندارد، بیندازد دور و ادامه بدهد نمازش را. خب حالا این روایت از آن چه استفاده می‌شود؟ خواستند از این روایت استفاده کنند که باطن عیب ندارد. چون حضرت علیه السلام فرمود آن خون اگر خشک است که خب قهراً دستش نجس نشده و خب ولش کن. ولی اگر خشک نیست، دستت متنجس شده، آن وقت لابد طبق قاعده می‌شود که اگر کمتر از درهم است یا اندازه درهم است لا یأس به، و اگر مازاد است، اشکال دارد.

به این روایت هم بر این مسأله استدلال فرموده مرحوم صاحب وسائل. آن اعلام نامبرده ذکر نکردند ولی صاحب وسائل این را در این باب آورده و استدلال فرموده.

سؤال: ...

جواب: هر عین نجاستی نه. میته شاید اشکال داشته باشد ولی خون تا درهمش گفتند اشکال ندارد مگر این که خون حیض و نفاس و این‌ها باشد که آن یک مسأله دیگری است که معفو شاید نباشد.

سؤال: ...

جواب: روایت دوم.

سؤال: حاج آقا تقریر کامل نشد.

جواب: چون شما اشکال دارید، می‌گویید کامل نشد. و الا حضرت علیه السلام فرمود این را بینداز و نمازت را بخوان. خب بینی چه شد؟ حضرت علیه السلام نفرمودند که این بینی الان خون در آن هست یا نه؟ یک ذره‌اش به دست تو آمده، و شاید بقیه‌اش پر باشد. حضرت علیه السلام نفرمودند.

پس تقریب استدلال این شد که حضرت علیه السلام بلااستفصال فرمودند که اگر این که برداشتی خشک است این را بینداز دور نمازت را ادامه بده، معنایش چیست؟ معنایش این است که چه در بینات الان خون موجود باشد، چه نباشد و همین بوده فقط، چه آن بقیه‌ای که هست تر باشد، چه آن بقیه‌ای که هست خشک باشد، در همه این صور حضرت علیه السلام فرموده ادامه بده نمازت را. این آن‌ما هم که این خون در دستش آمده اشکال ندارد. آن را رها کن، بینداز و نمازت را ادامه بده. پس این دلالت می‌کند بر این که باطن اشکالی ندارد.

سؤال: برای نماز ایراد ندارد ولی نمی‌گوید که نجس هم نیست.

اشکال‌های استدلال به روایت دوم:

(28:36)

اشکال اول:

خب الاشکال الاشکال. این روایت هم که به آن استدلال شده اضعف است از آن قبلی. فلذا آن بزرگان این را ذکر نکردند ولی مرحوم صاحب وسائل ذکر فرموده در این باب. علتش این است که این جا ممکن است حضرت علیه السلام می‌خواهند بفرمایند دم داخل انف مانع صلات نیست. این را دارد می‌فرماید.

اشکال دوم: (29:02)

ثانیاً اصلاً در این روایت نیست که داخل انف بوده. دارد «یمس انفه» و ندارد «ادخل یده». شاید این جوری کرده و همین اطراف بیرونی و خارجی بوده. حضرت علیه السلام می‌فرماید این خشک است، خشک باشد کم است. این جاها معمولاً به اندازه کمتر از درهم خواهد بود لذا حضرت علیه السلام فرمودند که اشکالی ندارد. این هم که حتماً بخواهیم بگوییم داخل بوده نه، این مطلق است. اگر بخواهد این دلالت بر طهارت بکند باید بگوییم ظاهر هم باشد اشکالی ندارد. و حال این که این اصلاً در مقام این که طاهر است یا نجس است نیست. این جهت از آن نمی‌خواهد استفاده بشود. همین جور که نماز دارم می‌خوانم از جهت نماز چطور است؟ حضرت علیه السلام فرموده اشکال ندارد و سرّش هم این است که به حساب غالب و ما یطمئن به این است که کمتر از درهم است و خب اشکالی ندارد. ولی اگر تر باشد، معمولاً چون به آن جا و به دستش هم مالیده لذا روی هم رفته بیشتر از درهم می‌شود و از این جهت ممکن است حضرت علیه السلام بفرماید اگر خشک است عیبی ندارد و اگر خشک نیست خب این مشکل درست می‌کند.

سؤال: اگر خشک نبود ...

جواب: بله مجموعش را باید حساب کند. حالا این یک مسأله‌ای است خودش که آیا متفرقات مجتمعاً حساب می‌شود و یا هر گله‌ای که هستش باید خودش بیشتر از درهم نباشد.

روایت سوم: (30:50)

روایت دیگری که شیخنا الاستاد الحائری قدس سره و شیخنا الاستاد التبریزی قدس سره در مبانی تنقیح العروه و صاحب وسائل به آن استدلال فرمودند روایت هفت این باب است.

«بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ

یعنی مرحوم شیخ طوسی به اسنادش عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ

عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُزْرَةَ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ عَنِ زُرَّارَةَ

قاسم بن عروه توثیق خاص ندارد فقط مروی عنه آن ثلاثة هست که مرحوم شیخ طوسی فرموده لایروون و لایرسلون الا عن ثقة. از این جهت بناء بر وثاقتش گذاشته می‌شود.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: لَيْسَ الْمَضْمَنَةُ وَالِاسْتِنْشَاقُ قَرِيضَةً وَلَا سُنَّةً إِلَّا مَا عَلَيْكَ أَنْ تَغْسِلَ مَا ظَهَرَ. [3]

فرمود مزمره و استنشاق نه واجب است، نه مستحب است. آن که به گردن تو هست این است که ظاهر را بشوری. «إِنَّمَا عَلَيْكَ أَنْ تَغْسِلَ مَا ظَهَرَ». خب در این روایت ابتدائاً دو احتمال است. یک احتمال این است که مربوط به باب وضو است. یعنی برای انجام وضو، استنشاق و مزمره نه واجب است نه مستحب است. آن که لازم است در باب وضو این است که ظاهر را بشوری. جوف دهان را به مزمره، باطن بینی را به استنشاق لازم نیست بشوری. آن که بر تو لازم است بشوری ظاهر است. این می‌شود برای باب وضو و اعضای که در وضو واجب است شسته بشود را بیان می‌کند. حدود آن را دارد بیان می‌کند. خب اگر این باشد ربطی به بحث ما ندارد.

احتمال دوم این است که نه «إِنَّمَا عَلَيْكَ أَنْ تَغْسِلَ مَا ظَهَرَ» ربطی فقط به باب وضو ندارد مطلق است، در همه جا آن که بر تو لازم است این است که ما ظهر را بشوری، ما بطن را اصلاً شارع کار به آن ندارد. این هم احتمال دوم است.

کدام یکی از این احتمالات ظاهر است. مستدین معظم استظهار امر ثانی را کردند. گفتند قیدی که در عبارت نیست، ندارد فی باب الوضو. نکته برای انجام وضو، مطلق است. آن که بر عهده انسان است ظاهر است، و باطن شارع کاری به آن ندارد. در این جا شارع به باطن کار ندارد. در باب معنویات به باطن کار دارد. این جا کاری به باطن ندارد. در باب نجاسات و طهارات و این‌ها به ظاهر کار دارد.

مرحوم محقق تبریزی فرمودند:

«و يمكن الاستدلال لعدم اعتبار الغسل من النجاسة الخارجية أيضاً بمثل موثقة الزرارة عن أبي جعفر (ع) ليس المزمرة و الاستنشاق فريضة و لا سنة و انما عليك أن تغسل ما ظهر فإنه لا موجب لتقييد ذلك بالغسل عند الوضوء أو الغسل.» [4]

موجب تقييد نیست، مطلق است. پس بنابراین به این استدلال می‌کنیم و این جا چون دارد که «إِنَّمَا عَلَيْكَ أَنْ تَغْسِلَ مَا ظَهَرَ» یعنی آن ما بطن لازم نیست بشوری چه به نجاسات داخلیه برخورد کرده باشد چه به نجاست خارجیه. این از این جهت بهتر از آن دو روایت قبلی هم هست. چون آن فقط برای نجاسات داخلیه بود. این اطلاق دارد. چه به نجاست داخلیه، چه به نجاست خارجیه، باطن بر عهده تو نیست. این فرمایش این استاد بزرگ و شیخنا الاستاد حائری قدس سره.

اشکال‌های استدلال به روایت سوم:

(36:11)

آیا این استدلال تمام است یا تمام نیست؟ این استدلال هم محل غیر واحدی از اشکالات و تأملات است.

اشکال اول:

اشکال اول همان است که در هنگام تقریب استدلال پایه‌اش ریخته شد. و آن این است که این که شما استظهار می‌فرمایید که «إثماً عليك» می‌فرمایید این مطلق است، مقید نیست، این مطلق بودنش در این جا خلاف ظاهر هست یا لااقل احراز نمی‌شود چون اطلاق محفوف به ما یتحمل القرینیه است. چون استنشاق و مزمره برای باب وضو است. یعنی آن چه در ذهن‌ها می‌آید و انصراف دارد برای باب وضو است. استنشاق یعنی کشیدن آب داخل بینی. و مزمره هم یعنی اداره ماء در دهان. بگردانی آب را در دهان می‌گویند مزمره است. مرحوم محقق همدانی فرموده از بعضی روایات استفاده می‌شود که مزمره و استنشاق - شاید هر دو را فرموده - مستحب است مطلقاً. بخواهی وضو بگیری، غُسل کنی یا بخواهی وضو و غُسل نگیری هم مطلوب شارع است یعنی مزمره و استنشاق در صورت عادی هم مطلوب شارع است. این درسته ولی در ذهن متشرعه از مستحبیات وضو است. وقتی مزمره می‌گویند، استنشاق می‌گویند فعلاً فی زماننا، فی ازمنتنا این جوری است و احتمال می‌دهیم که این سابقاً هم همین جور بوده. اصالة الثبات فی اللغة و فی الجمل و الظهورات این را اقتضاء می‌کند. لااقل احتمالش را می‌دهیم که همین جور که الان وقتی می‌گویند استنشاق، این انصراف دارد به باب وضو، در آن موقع هم چنین بوده. خب حضرت علیه السلام می‌فرماید این استنشاق و مزمره فریضه نیست، واجب هم نیست ولی چیست؟ ولی آن که بر تو هست این که ظاهر را بشوری. خب برای باب وضو را دارد می‌گوید. کیفیت وضو ساختن را می‌گوید. می‌گوید این‌ها واجب نیست، مستحب هم نیست. نه واجب است، نه مستحب است هیچ کدام نیست.

سؤال: ... اصلاً در وضو نبوده. چون استنشاق مستحب است در وضو. این قرینه است که اصلاً در وضو نبوده.

جواب: نه این دارد نفی می‌کند دیگر. حالا می‌گوییم آن را. ان شاء الله بعد روشن خواهد شد. فی نفسه داریم حساب می‌کنیم.

بنابراین محتمل است که این چنین باشد اگر نگوییم ظاهرش برای باب وضو هست. محتمل است که این چنین باشد. پس چنین ظهوری ندارد فلذا مرحوم محقق خوبی که لعل به این استدلال نفرموده و نامی از این نبرده با این که در همین باب ذکر شده و مرحوم صاحب وسائل آورده اما ایشان استدلال نفرموده به این روایت. فلذا ایشان هم تفصیل داده یعنی از خارجی را قبول نکرده چون اگر این روایت باشد همان طور که مرحوم استاد فرمود هم داخلی، و هم خارجی را شامل می‌شود. مرحوم محقق خوبی این را قبول نکردند به خاطر این که این روایت لعل این اشکال را در نظر ایشان داشته است.

اشکال دوم: (39:36)

اشکال دوم این است که این روایت معارض دارد. روایات فراوان داریم که استنشاق و مزمره در باب وضو مستحب است بلکه روایات فراوان داریم که جزء وضو است متنها جزء مستحب. تصریح شده در غیر واحدی از روایات که جزء وضو است و یا لااقل سنتی است در مقدمات وضو. یا روایاتی داریم که مطلقا مستحب است. همانی که گفتیم صاحب مصباح الفقیه مرحوم حاج آقا رضا فرموده مطلقا مستحب است، و سنت است. این روایت چطور دارد می‌گوید نیست. این معارضه می‌کند با آن روایات.

می‌خواستم این‌ها را هم بخوانم که دیگر بحث در این روایت تمام بشود ولی چون وقت گذشت حالا آدرسش را بدهم تا مراجعه بفرمایید. مرحوم حاج آقا رضا در مصباح الفقیه، جلد سوم، صفحه 138 این بحث را شروع می‌کنند و دو یا سه صفحه روایاتش را نقل می‌کنند ان شاء الله برای جلسه بعد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

[1]. وسائل الشیعة، ج 3، ص: 438

[2]. وسائل الشیعة، ج 3، ص: 437

[3]. وسائل الشیعة، ج 3، ص: 438

[4]. تنقیح مبانی العروة - کتاب الطهارة، ج 3، ص: 389 - 390